

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

دهم جون ۲۰۱۶
تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۵۴

قصائد

- ۵۰ -

ادامه قصیده

(این قصیده درینجا از هم جدا می شود)

مادح آن به، که سوی نظم نیارد آهنگ
نامداری، که به سرینجه کین روز مصاف
کامگاری، که شد از خامه او صفحه ملک
آسمان مرتبه شهزاده عادل، محمود
آن، که در کینه به بازی شمرد رزم پشن
ای، که مریخ به رزم تو نهد از کف تیغ
از نهیب تو به نیزار درد، زهره شیر
جز به مداحی شهزاده دار فرهنگ
بست بر گردن شیران جهان پالاهنگ^۱
راست چون صفحه مانی ز نقوش ارژنگ
که ندیده ست نظیرش فلک مینارنگ
وآن، که در حمله به کودک شمرد پور پشنگ^۲
ای، که ناهید به بزم تو کشد در بر چنگ
وز شکوه تو به کهسار خمد پشت پلنگ

^۱ "پالاهنگ": در معنای "افسار" است

^۲ "پشن" و "پشنگ": نام دو پهلوان افسانه‌ی در شهنامه فردوسی (پدر افراسیاب و خود افراسیاب)

صیت قهرت فگند جام ز دست جمشید
وقت کین درگذرد ناوکت از جوشن چرخ
از غبار سم اسپ تو به میدان نبرد
آفتابی ست فروزان، نظر تربیتت
مهر در دایره عیش تو، جام زرین
اختران گُرد سراپرده قدر تو **تباق**^۳
چه عجب گر نهد افلاک ز روی تعظیم
کهکشان نیست، که بر چرخ برآید هرشب
صیت جاه تو سراسر همه ایران بگرفت^۴
فارس^۵ بذل^۶ تو تا تاخته در عرصه جود
دست راد تو که آن واسطه ارزاق است
روز پیکار، که بر دست یلان سپهر
پیکر پیل‌تنان، خانه زنبور شود
سطح هامون شود از خون یلان، مرجان‌گون
چون گشائی تو عنان بر فرس ابرشکوه
پنجه قهر تو با لشکر دشمن کند، آن
تا برین دایره کوز^۷، فلک راست مسیر
آفت چشم بد و فتنه دورگردون
خاک در دست موالیت^۸ کند، کار عبیر

برق تیغت ببرد هوش، ز مغز هوشنگ
روز رزم آب خورد خنجرت از خون نهنگ
گردد آئینه خورشید نهران اندر زنگ
که ز یک پرتو آن لعل و گهر گردد سنگ
ماه در کوکبه جیش تو، نعل شبرنگ
آسمان بر در ایوان جلالت، سرهنگ
مسند جاه ترا بر زبر هفت اورنگ^۹
بل پی خدمت تو، چرخ میان بندد تنگ
عنقرب است، که گیرد یمن و روم و فرنگ
رخش صرصرتك و آوازه حاتم شده لنگ
گر بگویم که چو دریاست، ازان داری ننگ
همچو غربال مُشَبک^{۱۰} شود از تیر خدنگ
از ستمگاری زنیورک^{۱۱} و بیداد تفنگ
سقف گردون شود از گرد سپه، غبرارنگ
از شکوه تو فتد بازوی گردان از جنگ
که کند پنجه شهباز به افواج کُنگ
تا برین مرکز موهوم، زمین راست درنگ
دور بادا ز وجود تو هزاران فرسنگ
شهد در کام اعادیت^{۱۲} کند، فعل شرنگ

تا همه وسعت آفاق ز بحر است و ز بر

باد بر خصم تو آفاق چو این دایره^{۱۳} تنگ

^۳ "تباق": این لغت در قاموسها قابل دسترس نیست و معنایش هم فی بطن شاعر. شاید کلمه اصلی نباشد!!!
^۴ "هفت اورنگ": اصطلاح قدیم نجومی و مراد از هفت ستاره خاص است، که به نام "هفت برادران" مشهور است و آن را در عربی "بنات النعش" گویند.
^۵ الف. (صیت جاه تو سرتاسر ایران بگرفت عنقرب است که گیرد همه روم و فرنگ)
^۶ "فارس": به وزن "فاعل" و "غافل"؛ یعنی "سوارکار"
^۷ ب. بزل
^۸ "مُشَبک": بر وزن "مکمل" و "موقف" در معنای "سوراخ سوراخ"
^۹ "زنیورک": لغت عسکری و مراد از نوعی "توپ" است.
^{۱۰} "کوز": در معنای "کوژ" است، که "منحنی" و "کج" و "معوّج" را گویند
^{۱۱} "موالی": جمع "مولا" و در معنای "نوکران"
^{۱۲} "اعادی": جمع "اعداء" و جمع الجمع "عدو"؛ یعنی "دشمنان"
^{۱۳} ب. قافیه. البته باید گفت که "قافیه" هم درینجا همخوانی دارد، چون درین قصیده، قافیه واقعاً هم تنگ است!!! (مصحح پورتال)